

مقدمه

ماجرای نیمروز ظاهرًا داستان ساده‌ای دارد. پیش از ظهر داغ تابستان است، در یکشنبه‌ای در اواخر قرن نوزدهم. ویل کین از سمت کلانتر شهر هادلی ویل، جایی در غرب امریکا، کناره گرفته و می‌خواهد با ایمی، زنی از فرقه کویکر، ازدواج کند و با هم از آن شهر بروند و در جایی دیگر زندگی کنند. خبر می‌رسد که فرانک میلر، یاغی قانون‌شکنی که کین دستگیر کرده بوده و به حبس ابد محکوم بوده حالا پس از فقط پنج سال از زندان آزاد شده و قرار است سر ظهر با قطار به آنجا برسد تا از کین انتقام بستاند. سه نوچه میلر در این کار همراه اویند و پیش از وی به شهر رسیده‌اند. کلانتر طبق قرار قبلی شهر را ترک می‌کند ولی چیزی نمی‌گذرد که احساس می‌کند باید برگردد، هرچند عروسش این نیاز غریزی او به بازگشت و رو در رویی با میلر رانه می‌فهمد و نه کاری از دستش برمی‌آید. ایمی شوهرش را ترک می‌کند تا با قطار ظهر به شهر خودش سنت لوئیس برگردد. تقریباً یک ساعت از فیلم به تلاش کلانتر می‌گذرد که می‌خواهد برای رویارویی با میلر معاونیتی دست و پا کند اما اهالی ترسو و گاه متظاهر شهر که برخی از آنان حتی از این قضیه شادمانند او را تنها می‌گذارند تا خودش با سرنوشتی روبه‌رو شود. کین وصیت‌نامه‌اش را می‌نویسد و آکنده از ترس در خیابانهای خالی هادلی ویل در تعقیب و گریزی که به بازی قایم باشک می‌ماند با دار و دسته میلر روبه‌رو می‌شود. ایمی با شنیدن نخستین شلیک، منقلب می‌شود و از قطار پایین می‌پرد و به شهر بر می‌گردد. اصول اعتقادی اش را زیر پا می‌گذارد (کویکرها عقیده دارند که نباید کسی را کشت) و از پشت به یکی از یاغیان شلیک می‌کند و او را می‌کشد. میلر، ایمی را گروگان می‌گیرد

۱ مؤلفان

فرد زینه من

فرد زینه من، کارگردان ماجراهای نیمروز، به سال ۱۹۰۷ در وین به دنیا آمد. در رشته حقوق درس خواند ولی به جای فعالیت در این زمینه، وارد «مدرسه فنی سینما» در پاریس شد. پس از فراغت از تحصیل، در پاریس و برلین به فیلمبرداری پرداخت و در چندین فیلم از جمله مردم در یکشنبه (۱۹۲۹) ساخته رابرت سیودماک کار کرد. سپس به امریکا کوچید و درست در روز سقوط وال استریت به این کشور وارد شد. وی نخست در فیلم در جبهه غرب خبری نیست ساخته مایلستون (۱۹۳۰) سیاهی لشکر بود و سپس متصدی برش فیلم شد و بعد (در پیروزهای ناتمام) دستیار فلاهرتی، در مردی از دیروز (۱۹۳۲) دستیار بر تولد ویرتل و در پسری از اسپانیا (۱۹۳۲) دستیار بازی برکلی بود. نخستین تلاش وی در زمینه کارگردانی (به طور مشترک) فیلم موج (۱۹۳۴) مستندی فلاهرتی وار به تهیه کنندگی پل استرند درباره زندگی ماهیگیران خلیج مکزیک بود. در سال ۱۹۳۷ قراردادی با ام جی ام برای کارگردانی فیلمهای کوتاه بست و هجده قسمت از مجموعه های جنایتکار همیشه گیر می افتد و شگفتیهای تاریخی ساخت و در بیشتر آنها جلوه های نوری نوآورانه ای را به کار گرفت. فیلم مستند مادران باید زنده بماند ساخته زینه من (۱۹۳۸) جایزه اسکار را برای این استودیو به ارمغان آورد.^۱

زینه من در دهه ۱۹۴۰ به کارگردانی فیلمهای بلند روی آورد و قراردادی هفت ساله با ام جی ام برای کارگردانی فیلمهای درجه دو

ولی کین موفق می شود در تیراندازی نهایی میلر را از پای درآورد. اهالی شهر با شگفتی و خجالت در میدان گرد می آیند، کین ستاره اش را می کند و بر زمین می اندازد و با ایمی دوباره شهر را ترک می کند.

اما این داستان سر راست، فقط واژگانی بر صفحه کاغذ نیست بلکه آمیزه بغرنج و پرتنش و مبرمی از تصاویر و صدای تأثیرگذار است، و بر یکی از شمایلهای فرهنگی عده آن دوران، یعنی گری کوپر، استوار است که در اینجا عصارة تاریخ طولانی ستارگی سینما از دهه ۱۹۲۰ را در خود دارد و تصاویری پیچیده از مشکلات و گرفتاریهای جنسیت مذکور را نیز نشان می دهد. این حکایت دیداری-شنیداری، ساختاری عام و کاملاً آشنا هم هست، یعنی وسترن است، با همه معانی اسطوره ای حکایتها یی که در شمال غربی امریکا می گذرد و برای خواشیدن تماشاگران سینما در میانه سده بیستم نقل می شود. ماجراهای نیمروز فیلمی امریکایی است که در قلمرو هالیوود ساخته شده است، ولی هالیوودی متفاوت - سینمای مستقل سالهای پس از جنگ جهانی دوم، سینمای فرد زینه من و استنلی کریمر و کارل فورمن.

این فیلم که نوع متفاوتی با متن هالیوودی به شمار می آید هم نشان از دگرگونی شرایط سینمایی در اوایل دهه ۱۹۵۰ دارد و هم نشان از سیاستهای جنگ سرد که رد پایش در جای جای پیرنگ فیلم آشکار است. همین مورد دوم بود که در کشاکش بگیر و بیندهای «کمیته ملی فعالیتهای ضد امریکایی» فیلم نامه نویس این فیلم را به دادگاه و محکمه کشانید. از آنها گذشته، این فیلمی است درباره اخلاق و اخلاقیات و رابطه آنها با دنیای اجتماعی شهر و ندان و نظم و قانون - یعنی درونمایه هایی که ماجراهای نیمروز را محبوب نسلهای متواتی تماشاگران سینما، از جمله رئسای جمهور امریکا از آینه اوار گرفته تا کلینتون، ساخته و آن را از محدوده دهه پنجماه فراتر برده و به نمونه پرداز و پیچیده ای از نقش فرهنگی و ایدئولوژیک سینمای عامه پسند تبدیل کرده است.

مردان (۱۹۵۰) فیلم صمیمانه‌ای است که زینه‌من برای استنلی کریمر و یونایتد آرتیستر ساخت. در این فیلم که درباره رنج و عذاب سربازان مجروح و برگشته از جنگ است مارلون براندو بازی می‌کند. براندو، که درست پس از موفقیت تراموایی به نام هوس در برادوی وارد سینما شده بود، نقش سربازی فلچ شده را ایفا می‌کند که باید به ازدواج و زندگی اش، هر دو، سروسامان بدهد. فیلم بعدی ترزا (۱۹۵۱) بود که زینه‌من برای آرتور لوئه در ام جی ام ساخت. ترزا فیلمی درباره «عروس جنگ» است که از درونمایه‌های رایج در سینمای پس از جنگ به شمار می‌رود. در این فیلم نیز یک سرباز جوان امریکایی، زنی ایتالیایی می‌گیرد و با خود به امریکا می‌آورد.

فرد زینه‌من

بست. برخی از این فیلمها عبارتند از: قاتل محظوظ (۱۹۴۲) با شرکت ون هفلین، مارشا هانت، ولی بومن، فیلمی پلیسی درباره عده‌ای از کارکنان آزمایشگاه جنایی که خبرگی و مهارت خود را علیه نیروهای فساد سیاسی به کار می‌گیرند؛ چشمها در شب (۱۹۴۲) درباره کارآگاهی نایین که حلقة جاسوسان نازی را کشف و نابود می‌کند؛ و دو فیلم تولید ۱۹۴۷ که وسیله شهرت ستاره خردسال «بوچ» جنکینز بودند: آقای جم کوچولو و برادرم با اسبه‌ها حرف می‌زنند. چهار فیلم بعدی زینه‌من به سالهای پیش و پس از جنگ جهانی دوم می‌پردازد. نخستین فیلم درجه یک زینه‌من صلیب هفتم (۱۹۴۴)، با شرکت اسپنسر تریسی، است که در آلمان نازی پیش از جنگ می‌گذرد و درباره گروهی از زندانیان اردوگاه کار اجباری است که از آنجا می‌گریزند ولی فقط یکی از آنها موفق به فرار می‌شود. این فیلم برای زینه‌من پیش‌درآمدی بر ماجراهای نیمروز بود: «در سرزمینی آشفته و به هم ریخته، مردی در پی نجات زندگی خویش است و به کسی جز دوستان قدمی اش نمی‌تواند اعتماد کند ولی جان دوستانش دقیقاً به دلیل حضور وی در خطر است». در سالهای جنگ جهانی دوم، ام جی ام زینه‌من را به لازار و شلر تهیه کننده سوئیسی قرض داد تا فیلم جستجو (۱۹۴۸) را بسازد. این فیلم که در آلمان و سوئیس فیلمبرداری شده ماجراهای کودکی است که خانواده و قدرت تکلّمش را در جنگ از دست داده و در پی آن است که هم مادرش را بیابد و هم قدرت سخن‌گویی اش را. جستجو، با شرکت مونتگمری کلیفت، جایزه اسکار بهترین فیلم‌نامه و جایزه اسکار بهترین بازیگر را، برای بازیگر خردسال ایوان یاندل، دریافت کرد. عمل خشنوت‌بار زینه‌من (۱۹۴۸) آخرین فیلم او برای ام جی ام بود. این فیلم سیاه (film-noir) پس از جنگ، داستان یک زندانی جنگی (راپرت رایان) است که یکی از همسلوی‌های سابقش (ون هفلین) که دوستانش را لو داده تا خودش زنده بماند از پای درمی‌آورد.

این فیلم، با شرکت پیئر آنجلی و جان اریکسون و با معرفی رد استایگر، همچون جستجو در شهرهای اروپایی اسیر جنگ می‌گذرد و این شهرها — در اینجا لیورنایو، سیئنا و کوهستان میان فلورانس و بولونیا — حالت بیانی شگرفی دارند. در این فیلم نیز همچون در مردان «قرار بود پایان قطعی وجود نداشته باشد ... و آن آرزوی سنتی ازدواج و خوشبختی همیشگی زیر سؤال برود».^۳

ماجرای نیمروز، که باز به ازدواج میان زن و مردی از دو فرهنگ می‌پردازد، در سال ۱۹۵۱ ساخته شد، در ۱۹۵۲ به نمایش درآمد، در ۱۹۵۳ چهار جایزه اسکار را ریود و زینه‌من را در جایگاه کارگردان برگزیده سال منتقدان نیویورک نشانید. زینه‌من در ۱۹۵۳ با شاهد عروسی قرارداد کارگردانی سه فیلم برای کریمر را به اتمام رسانید. این فیلم بر پایه رمان کاملاً جنوبی کارسون مک‌کالر بود که بعداً به یکی از نمایشهای پر فروش برادوی تبدیل شد و داستان دختری تنها (جویی هریس) و درگیری ذهنی او در عروسی برادرش است. در همین سال، فیلم از اینجا تا ابدیت که درامی انتقادی درباره ارتش امریکا در دوران نبرد پرل هاربر است، فرانک سیناترا را به ستاره سینما بدل ساخت و